

سر از رسول رضا

به یک چشم تو محدود من می‌دارم
بر از دیدن تو اگر نند به دیده نیاز
چگونه بود مرا آب شد شب جوان
نبود با خم عشق تو گرددم دساز

x

عجب ز آن همه احسان سینه‌ام تو
که از دم به گفتم ندوی آگاه
بر آنچه هزاره نیت و نیت را بگو
بمن گدونه «نه» که «نه» ای جان سیدم
آه!

ترجمه از ۱۳۸۶

۱۳۸۶